

دیدگاه دکتر قیصری در خصوص اجرای طرح گروه‌های همیار زنان و پیامدهای اجتماعی آن

(این نشست در تاریخ ۲۰ مهر ماه ۱۴۰۴ در موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی برگزار شد.)

خوشحالم که در این جلسه حضور دارم. از آقای دکتر منوری سپاس گزارم، و همچنین از آقای دکتر کاشانی که از حضور ایشان در سمت معاونت پژوهشی این مؤسسه خرسندم.

پژوهش ما البته به مرحله‌ی نهایی خود نرسید و شرایط برای تکمیل نهایی آن فراهم نشد، اما تصمیم گرفتیم تا همین مرحله از کار را ارائه کنیم تا چشم‌انداز و رویکردی که در انجام این پژوهش مد نظر داشتیم، مشخص شود و بر این باوریم که یافته‌های موجود می‌تواند به بحث علمی و سیاست‌گذاری بهتر در این حوزه یاری رساند.

بحث زنان سرپرست خانوار در ایران حول مجموعه‌ای از کلیشه‌ها شکل گرفته است که از سوی دولت، بخش خصوصی و نهادهای غیر دولتی مرتباً تکرار و تقویت می‌شوند. برای مثال، رسانه‌های وابسته به دولت و حکومت این زنان را به عنوان «قهرمانان استثنایی» معرفی می‌کنند که در میدان حاضرند و اقداماتی «مردانه» انجام می‌دهند که به طور معمول انجام آن‌ها از زنان انتظار نمی‌رود. این رویکرد، کاملاً ارتجاعی است. وقتی در کشوری زندگی می‌کنیم که جمعیت زنان سرپرست خانوار بر اساس برخی تخمین‌ها حتی به شش میلیون نفر می‌رسد – و حتی اگر همان عدد چهار میلیون نفر را معتبر فرض کنیم – باید بپذیریم که با وضعیتی «استثنایی» روبرو نیستیم که بخواهیم با چنین رویکردی مرتباً آن را به این شکل برجسته کنیم.

از سوی دیگر، صداهاى بخش خصوصی نیز با جستجوی منافع خاص خود به این موضوع نزدیک می‌شوند. بسیاری از نهادهای خیریه و امتدادهای خصوصی آن‌ها که در سال‌های اخیر در حوزه زنان سرپرست خانوار فعال بوده‌اند، تلاش می‌کنند با رویکردهایی شبه استارت‌آپی به این مسئله نگاه کنند. برخی دیگر از صداهاى خصوصی نیز، که امتداد نهادهای سنتی حاضر در این حوزه نیستند، رویکردی دارند که زنان سرپرست خانوار را به عنوان نیروی ارزان و مناسب می‌بینند که می‌توان آنان نیز را در مدار شبکه‌سازی‌های خود و به نفع خویش به کار گرفت. من البته برای اجتناب از ایجاد تنش، از ذکر نام این نهادها و امتدادهایشان خودداری می‌کنم، اما طی فعالیت‌های مختلف، با رویکرد این مجموعه‌ها و نحوه تعامل‌شان با زنان سرپرست خانوار آشنا شده‌ایم.

زنان سرپرست خانوار با وضعیت کنونی، به شکل فزاینده‌ای با چالش‌ها و مناقشات پیچیده‌تر مواجه می‌شوند و در میانه‌ی بحرانی جدی قرار دارند. شایان تأمل این‌که حتی با فرض ارقام پایین‌تر، بخش عمده‌ای از این جمعیت هم‌چنان از پوشش رفاهی منسجم برخوردار نیستند؛ امری که وضعیت آنان را بحرانی‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌کند.

در ایران تعداد زیادی از افراد و جریان‌ها به موضوع زنان سرپرست خانوار علاقه‌مند هستند، اما رفتار بسیاری از این نیروها (حتی برخی نیروهای چپ و انتقادی) نشان‌دهنده کم‌مسئولیتی و برخورد غیرسازنده با مسائل این گروه است. بسیاری از خروجی‌های پژوهشی فعالان چپ در این حوزه، در واقع نسخه‌ای ارتجاعی از سیاست‌های موجود را بازتولید می‌کند. برای نمونه، هنگامی که الگویی برای رسیدن زنان سرپرست خانوار به استقلال معیشتی شکل می‌گیرد و حتی ردی از منافع بخش خصوصی در آن مشاهده شود، این نیروها بلافاصله به دولت هشدار می‌دهند که چنین روندی نباید اتفاق بیفتد و به دولت نهیب می‌زنند که باید نقش کنونی‌اش را حفظ کند و در موضع «مداخله» باقی بماند. چنین برخوردی اساساً با هیچ یک از رویکردهای انتقادی سازگاری ندارد.

هیچ الزامی وجود ندارد که در هر شرایطی دولت به عنوان طرف صالح‌تر از بخش خصوصی در نظر گرفته شود. شرایط و مقدمات مشخصی برای ترجیح دولت بر طرف خصوصی لازم است. همان‌گونه که آقای دکتر منوری اشاره کردند، پدیده بازرسپاری مطلق و برهنه، بدیل و وضعیتی است که قابل دفاع نیست، اما با توجه به وضعیت موجود کشور، اولویت کلیدی این است که روندهایی فراهم شود که امکان تحقق استقلال معیشتی را برای زنان سرپرست خانوار فراهم آورد.

در این شرایط، مهم است که این گروه‌های همیار بتوانند از نقطه‌ای به بعد به شکل تعاون یا ساختارهای تعاونی فعالیت کنند. وجود منافع خصوصی در این مسیر امری غیرعادی نیست؛ بلکه نکته‌ی مهم آن است که این گروه‌ها بتوانند به صورت واقعی و مؤثر به تشکیل گروه‌های تعاون‌محور و شبکه‌های حمایتی مستقل دست یابند.

پس اگر کلک‌تیوهای خصوصی شکل بگیرند که به جای آن‌که بخش مهمی از سود به رأس مجموعه برسد، سود را میان اعضای تشکیل‌دهنده با حد قابل قبولی از انصاف توزیع کنند، این بدیل را باید ارجح بر تداوم مداخله‌ی دولت دانست. در این حوزه، نقش دولت باید به عنوان میانجی‌گر، و نه مداخله‌گر، در نظر گرفته شود. استفانی ماج در «بازآفرینی چپ‌گرایی» شرح دقیقی از اهمیت این میانجی‌گری‌ها را ارائه می‌دهد. امر میانجی‌گری ناشی از وجود دولتی است که حامل سیاست‌ها و برنامه‌های مشخص است و این برنامه‌ها خود از زمین بازی دموکراتیکی نشأت می‌گیرند که به جریان‌های سیاسی گوناگون مشروعیت لازم برای تشکیل دولت را می‌بخشند.

به عنوان نمونه، اگر بخواهیم الگویی سوشال دموکراتیک برای سیاست‌گذاری داشته باشیم، باید بتوان کارشناسانی با ذهنیت مشخص را در بخش‌های سیاست‌گذاری قرار داد تا بتوانند بر اساس ایده‌ها و اهداف مشخص عمل کنند. در ایران چنین سابقه‌ای از ایفای نقش دموکراسی، و سپس میانجی‌گری، با اتکا بر برنامه‌ها و سیاست‌های روشن، را نداشته‌ایم. در عوض

دولت‌هایی داشته‌ایم شامل صداهاى پراکنده و متعدد، که علایق و منافع متعارضی را نمایندگی می‌کنند؛ صداهایی که در صحنه‌های سیاست‌گذارانه یکدیگر را خنثی و بی‌اثر می‌کنند. چنین دولتی توانایی میانجی‌گری و مدیریت مؤثر را ندارد. پس دفاع از حضور صرف دولت در صحنه بدون در نظر گرفتن این محدودیت‌های برنامه‌ای و عاملیتی بی‌اثر است؛ زیرا دولت با پیکره‌ی کنونی خود، از بضاعت لازم برای سیاست‌گذاری مؤثر برخوردار نیست.

در غیاب این کارکردهای سیاست‌گذارانه از سوی دولتی که حامل برنامه‌ی مشخصی باشد، موسساتی مانند مؤسسه‌ی عالی پژوهش تأمین اجتماعی، به عنوان نهادهایی که اعتبار ویژه‌ی اجتماعی و علمی دارند، می‌توانند نقش مهمی در ایجاد حداقلی از انسجام سیاستی در بخش‌های مشخصی از پیکره دولت ایفا کنند.

در پژوهش‌های مربوط به زنان سرپرست خانوار، خاصه توجه به شرایط محلی و تفاوت‌های منطقه‌ای ضروری است. وضعیت زنان سرپرست خانوار در تهران با زنان همان گروه در سیستان و بلوچستان کاملاً متفاوت است؛ در بسیاری از مناطق، می‌دانیم که حتی حداقل‌های بهداشت و سلامت هم فراهم نیست. بنابراین، سیاست‌گذاری و مطالعات باید با توجه به این تفاوت‌ها و به صورت اتنوگرافیک طراحی شوند تا تصویری واقعی از مسائل کلیدی زنان سرپرست خانوار در سراسر کشور ارائه شود.

ادبیات تولیدشده در این حوزه غالباً فاقد ارتباط مستقیم با سیاست‌گذاری و پژوهش میدانی است و بسیاری از پژوهش‌گران خود را درگیر مطالعات عملی نمی‌کنند. به این ترتیب، با وضعیت فعلی که با دولتی تسخیرشده و فاقد انسجام روبرو هستیم، ایفای نقش میانجی‌گرانه از سوی موسساتی مانند مؤسسه‌ی عالی پژوهش تأمین اجتماعی ضروری است.

در غیاب این سیاست‌گذاری‌ها، سال‌ها تلاش شده تا زنان سرپرست خانوار صرفاً با تسهیلات و یارانه‌های مالی حمایت شوند، اما آمار نشان می‌دهد که این سیاست‌ها نتوانسته‌اند تغییری واقعی و معنادار ایجاد کنند. زنان سرپرست خانوار، فراتر از دریافت یارانه یا تسهیلات، انسان‌هایی هستند که با پیچیدگی‌های چندسویه‌ی زندگی اجتماعی و محلی دست و پنجه نرم می‌کنند. بنابراین، سیاست‌های صرفاً مالی یا ضمانتی و حضانتی، نه تنها مشکل آن‌ها را حل نمی‌کند، بلکه بحران موجود را تشدید می‌کند. جالب است که برخی فکر می‌کنند تضمین تسهیلات مالی توسط دولت اتفاق مهمی است؛ در حالی که این سیاست‌ها بیشتر به معنای پرهیز دولت از ورود به میدان سیاست‌گذاری اجتماعی است. دولت با این رویکرد همانند پدری رفتاری می‌کند که خانواده‌اش با آشفتگی روبرو است و به جای ارتباط بهتر با اعضای خانواده، صرفاً بر مقرری ماهانه‌ی آنان می‌افزاید. مسئله واقعی اما این است که خانواده و جامعه نیازمند دیالوگ انتقادی و سیاست‌گذاری مؤثر هستند، نه صرفاً کمک تسهیلاتی و مالی.